قطره‌ها و دریاها

ای خراسان ای دیار تابناک

قبل دل‌های با ایمان و پاک

ما همه یک قطره زآن دریاستیم!

گرکه در این جا و یا آنجاستیم!

شهرها رود است و جوی قطره‌ها!

از چه رو می‌باید از دریا جدا!

زندگی را جای دیگر بایدی

روح را دنیای دیگر بایدی

کاندر آن دنیا نه شور است و نه شر

نی گناه و ورط خوف و خطر

حَشر و نَشر هر بشر با هر بشر

همچو قلب پلک مادر با پسر

این چنین دنیا درین دنیا کجاست

هست اگر از چه نهان از چشم ماست

زندگانی زیستن در نورهاست

ورنه هر شهری یکی از گورهاست

گور زیبا، گور فاخر، گور پلک

نیم مرده، مَست در تابوت تلک

ای گرانبار از هوس وز آرزو

همچو زالو بَهر خون در جستجو

ای غلام کشک و مشک و آب و نان

پروریده جسم و فرسوده دوان

گشته در دست زمان ابزارها

بَهر پیچ و مهره چون آچارها

ای مبدّل گشته بر سیمان و سنگ

عرصه کرده بر روان خویش تنگ